

دوره‌ای بود که آمریکایی‌ها پروازهای ایران به سوریه را در عراق و از طریق فشار به دولت این کشور می‌نشانند و نماینده آمریکایی‌ها می‌آمد و بار هواپیما را بازدید می‌کرد و دوری هم در هواپیما می‌زد و کابین خلبان و مسافران را می‌دید.

در یکی از پروازها ما با حاجی (سردار قاسم سلیمانی) در حال رفتن به سوریه بودیم و حاجی اولین صندلی سمت چپ نشسته بود و چون هواپیما پر از مسافر بود بچه‌های حفاظت و همراه به‌صورت ردیفی در کنار حاجی نشستیم و فقط یکی از بچه‌ها توانست در صندلی پشت حاجی بنشیند.

در این پرواز شهید پورجعفری همراه حاجی نبود و در میانه پرواز بودیم که خلبان آمد و گفت "اعلام کرده‌اند که باید در عراق بنشینیم".

حاجی پرسید "مگر در هواپیما چیزی داریم؟"

فردی که مسئول بود گفت "نه، چیزی در پرواز نداریم".

حاجی هم گفت "پس بنشینید، مشکلی نداریم!"

آن فرد مسئول گفت "مشکل شما هستید، حاجی! می‌خواهید دور بزنیم و به ایران برگردیم؟"

حاجی گفت "نه، وقتی چیزی نداریم مشکلی نیست، بنشینید".

در این شرایط همه نگران حاجی بودیم و گفتیم شاید خبر دارند که حاجی در پرواز است و ممکن است اتفاقی بیفتد و چند نفر از مسئولین هم در هواپیما بودند و گفتند "حاجی برگردیم"، خلبان هم گفت "مشکلی نیست، می‌گوییم امکان نشستن نیست و برمی‌گردیم ایران".

اما حاجی باز هم قبول نکرد و گفت پرواز بنشیند.

همه ما دغدغه داشتیم اما حاجی مصمم گفت "نه، بنشینید".

در اینجا و در لحظه‌ای حاجی تدبیری کرد و آن استفاده از پوشش بود، عقب‌تر از حاجی یک مهندس پرواز با لباس پرواز نشسته بود که حاجی به او گفت "لباس اضافه داری؟"، و آن فرد هم گفت "بله"، و یک لباس سفید پرواز به حاجی داد و حاجی به کابین رفت و لباسش را عوض کرد و یهو دیدیم حاج قاسم با لباس سفید پرواز آمد و نشست.

پرواز نشست و ماشین آمریکایی آمد تا بار هواپیما را چک کند در همین لحظات قبل از اینکه مهندس پرواز برای باز کردن بارها به پایین برود ناگهان دیدیم حاج قاسم دم در هواپیما روی پله‌ها با لباس مهندس پرواز ایستاده و کارت کادر پرواز هم برعکس انداخته که مثلاً حواسش نیست.

خلاصه سرباز آمریکایی به همراه چند مأمور آمد بالا و نگاهی به مسافران کرد و حاجی هم مثل مهندس پرواز دم در ایستاده و مثلاً کار خودش را می‌کند و دائم نگاه می‌کرد ببیند آنها چه کار می‌کنند، در حالی که تیم حفاظت همراه حاجی روی صندلی نشسته بودند.

حاجی به قدری عادی‌سازی کرده بود که بعد از اینکه سرباز آمریکایی از هواپیما خارج شد و حاجی هم روی پله‌ها ایستاده بود، یک گودبای هم به سرباز آمریکایی گفت و در را بست.

آرامش و اطمینان خاطری که حاج قاسم داشت باعث شد از این مرحله عبور کنیم و حاجی ذره‌ای تردید یا نگرانی نداشت.

علی خلعتبری سرتیم حفاظت حاج قاسم سلیمانی در پایان این روایت گفت: یک روز حاجی در پروازی به من گفت "چقدر تجهیزات داریم؟"، و من به ایشان توضیح دادم.

حاج قاسم برگشت دوباره گفت "علی، اگر بخواد مشکل هوایی برای من پیش بیاید و ما را بخواهند به تل آویو ببرند یا در هر کشور دیگری بنشانند، من تسلیم نمی شوم و تا آخرین فشنگ می جنگم".

